

"بلی این تلخی نتیجه آن شرینی میباشد."

تمام نقاط افغانستان بعد از مرگ تیمور شاه دستخوش ناآرامی و آشوب شده بود. ناآرامی ها دو بعد داشتند؛ یکی، داخلی که در اثر حسادت، رقابت و قدرت طلبی غیرمسئولانه فئودالان و فرزندان پادشاه متوفاً پیدا شده بود؛ و دیگری، نزدیک شدن انگلیس و روس، به تدریج، به سرحدات افغانستان و آغاز بازی بزرگ در منطقه از یکطرف، و دعواهای بی بنیاد ایران بر سر مالکیت هرات و سیستان و... از طرف دیگر؛ اما ولایات قندهار و هرات از جمله ولایاتی بودند که به دلیل اهمیت آن ها برای انگلیس، از جمله پر تنش ترین و ناآرام ترین ولایات افغانستان به حساب می آمدند.

در مورد هرات گفتنی ها زیاد است، ولی از آنجا که این نوشته یک نوشته تاریخی به معنی واقعه نگاری و تحلیل وقایع از نظر تاریخ سیاسی - اجتماعی کشور به مفهوم واقعی کلمه نیست؛ و هدف تنها نشان دادن این واقعیت است که آیا امیر عبدالرحمن خان، به عنوان پادشاه یا امیر این کشور، انگونه که گفته می شود، واقعاً در تعیین مرزهای افغانستان نقشی داشته است یا نه؟ بناءً لازم دیده نمی شود که به جزئیات مسائل یا به تفصیل و تحلیل واقع پرداخته شود!

از طرفی، و از آنجائیکه این مسئله را بدون مراجعه به تاریخ هم نمی توان مورد بررسی قرارداد، ناگزیر به نقل یک سری وقایعی که در طول تاریخ صورت پذیرفته است، شده ایم. و تا حد امکان تنها به موضوع تعیین و تحدید مرز های افغانستان با همسایگان آن و فعالیت های سیاستمداران روسی و انگلیسی و ایرانی و افغانی در این رابطه اشاره شده است؛ نه بیشتر از آن، تا دیده شود که واقعیت قضایاً چه بوده است!

در اخیر بخش پیشین این سلسله نوشته شد که ایرانیان در اثر فشار هائی که بر آن ها از جانب انگلیس ها در جنوب ایران، بخصوص در "بوشهر" وارد آمد، مطابق قرارداد 1857 پاریس مجبور به ترک هرات گردیدند. گرچه در نوشته های قبلی علت علاقه انگلیس به هرات را به دلیل اهمیت فوق العاده ای که این شهر در تأمین سرحدات هند و حفظ آن برای انگلیس ها داشته است، چندین بار یاد کرده ام، اما در اینجا مجبور به ذکر یک علت دیگر، که انگلیس ها را وادار بدان کرد تا به این قضیه توجه بیشتر و خاصی کنند، هستم. برای رسیدن به این مقصد باید به بخشی از نوشته مرحوم سیدقاسم رشتیا در کتاب "افغانستان در قرن نوزده" مراجع کنیم:

"امیر در اوائل زمستان سال 1273 ه ق (اواخر 1856 ع) از کابل به معیت جمعی بزرگی از افراد خاندان خود و مامورین عالی رتبه دربار حرکت و مذاکرات طرفین مسئله پشاور و هرات بود. انگلیس ها در باره پشاور ادعای امیر را رد ولی بالمقابل در باره الحاق هرات موافقت و بر علاوه وعده کردند که در اشغال هرات با امیر معاونت کنند و این

معاونت در چند ماه به قرارداد 1271 ه ق (1855 ع) علاوه و ضمیمه شد که مهمترین آن حسب ذیل است:

1- حکومت برطانیه برای تقویت امیر در اشغال هرات مبلغ 12 لک روپیه نقد سالانه تا زمانی که جنگ مذکور دوام کند و 16 هزار تنگ با جباخانه یکبار تسلیم میکند.

2- امیر تا مدت دوام جنگ نمایندگان برطانیه را در کابل و قندهار و بلخ برای اخذ اطلاعات اجازه اقامت داده و هم وعده میکند تا در هر نقطه دیگر که عسکر افغان به مقصد مقابله با ایرانی ها جمع شوند، نمایندگان برطانیه را برای همین منظور الی ختم جنگ در آنجا ها قبول نماید...

... این معاهده اگرچه امیر را به یکی از آرزو های قلبی اش که عبارت از الحاق هرات و بزعم خود او تکمیل وحدت افغانستان بود نزدیک ساخت ولی از حیث اینکه دولت برطانیه در این وقت مجبور شده بود هرات را که بعد از مرگ یارمحمدخان دو باره تحت تأثیر ایران رفته بود، از تحت رسوخ ایران خارج و طوری کند که از آنطرف مطمئن باشد. موافقه الحاق آن به امیر دوست محمد خان از طرف دولت برطانیه یک تفضل و نیک بینی به امیر نه بلکه یک مجبوریت و بالمقابل، اقدام امیر برای اشتراک در اشغال هرات برای دولت انگلیس بحیث یک کمک قیمت دار تلقی می شد... اما در عین زمان انگلیس بمقابل این موافقه خود انصراف امیر را از مطالبه پشاور که دلیل اول سفر و مذاکرات او با انگلیس ها بود به بسیار سهولت حاصل نمود.

نکات قابل ذکر در اینجا اینست:

1- انگلیس با یک تیر به دو هدف دست یافت؛ یکی، پشاور؛ و دیگری، تأمین هرات ظاهراً برای افغانستان؛ ولی در قدم اول برای حفظ و نگهداری سلطه بیشتر خود انگلیس بر هند و قطع پیشروی های روس. ایران بدون آنها تهدیدی برای هند به حساب نمی آمد.

2- انگلیس ها برای استرداد هرات تنها ایرانی ها را در جبهات جنگ تحت فشار قرار ندادند، بلکه با تحویلدهی پول نقد و اسلحه نیز افغانستان را معاونت نمودند. هر کدام این کمک ها در جای خود تأثیری در پیروزی در جنگ، و در واپس گیری هرات مهم بوده اند.

3- بند دوم موافقتنامه الحاقی معاهده 1855 حاکی از آن است که افغانان در این وقت حتی قادر به انجام کارهای استخباراتی لازم در برابر فعالیت های ایران و روس یا در برابر خود انگلیس نبودند. دیده می شود که انگلیس ها نه تنها از طریق فشارهای نظامی، تهدید ها یا مذاکرات سیاسی، که با دادن پول و اسلحه و کارهای استخباراتی نیز به حکومت افغانستان کمک های لازم را نموده نقش اولیه را، در برخی موارد به سود افغانستان، بازی کرده اند.

4- انگلیس ها با شناختی که از امر ما داشته اند، همواره هر مشکل خود را با امیران ما با حربه پرداخت پول و پیشکش کردن تحفه و هدایا حل کرده اند. رام راهول در جایی از کتاب MARCH OF CENTRAL ASIA در رابطه با تقسیم سرحدات میان روسیه و افغانستان به حکمیت انگلیس که موجب از دست رفتن اراضی زیادی از افغانستان شد نوشته می کند که پیشنهاد مبلغ 100000 روپیه از جانب انگلیس برای امیر (عبدالرحمن - نگارنده) شاید چیزی بود که نمی شد در برابر آن مقاومت نمود.

منظور رام راهول این بود که تصرف اراضی مربوط به افغانستان از سوی روسیه را انگلیس، برای رفع مشکل بیشتر با آن کشور و کاستن خشم امیر، با دادن یک لک روپیه به امیر که مقاومت در برابر کشتش آن برای امیر سخت دشوار بود، حل کرد. تاریخ معاصر ما، به استثنای دوران احمدشاه بابا و تیمورشاه و شاه زمان، پر است از این گونه خفت ها. در این سه دوره شاهان ما با همت بلند، پاک زیستند، ولی برخی از سرداران، مانند دوره های بعدی، غرق در کثافت کاری و خدمت به بیگانه ها بودند. بطور مثال:

حضور سردار سلطان احمدخان و محمدعلم خان بن رحمدل خان و شیرعلی خان بن مهردل خان در ایران، و در دربار شاه ایران، در زمانی که غائله هرات در اوج وخامت خود بود. یا قصد مسموم کردن شاه زمان به اشاره انگلیس توسط یک تعداد سرداران یا حکایت عبدالرشیدخان و شریف خان و... و... و...

سرکوبی میران و سرداران یاغی هم سال ها قبل از به امارت رسیدن امیر عبدالرحمن خان آغاز شده بود. مرحوم سیدقاسم رشتیا در این باب در کتاب افغانستان در قرن نوزده، صفحه 194، کتبخانه سبا، تاریخ طبع 27 اسد 1377 - می نویسد:

"امیر نسبت بمسئله هرات انتظار فیصله و تصمیم انگلیس را داشت، در انتظار آن متوجه دیگر ولایات داخلی شده... یعنی وقتی که انگلیس ها با ایرانیان در مورد هرات در مذاکره بودند، امیر متوجه سائر نقاط متشنج کشور شد!

ذکر این مسئله به وضاحت نشان می دهد که تأمین تمامیت ارضی و تعیین سرحدات کشور و توجه به ولایات، قبل از زمان امارت امیر عبدالرحمن در دستور کار برخی از امرای افغانستان قرار داشته است و هر یک از آن ها که میل و مسئولیتی برای انجام این کار در خود احساس کرده اند، درحد توان، نقاطی را بخشیده و جا هائی را بدست آورده اند؛ تا اینکه جرمنی و جاپان در سال های اخیر قرن 19 در میان قدرت های نظامی جهان ظهور کردند و انگلیس و روس را، به خصوص آنکھی که روس ها در سال 1905 - یا 1907 در جنگ با جاپان شکست خوردند، مصروف امور دیگری ساخت.

این وضعیت، ظهور قدرت های جدید در سطح جهانی، در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان کاملاً هویدا بود؛ و تا حدودی شرایط را در افغانستان به نفع وی برگرداند؛ طوری که دست امیر را در سرکوب آن عده از سرداران و میرانی که قصد ایجاد خطر برای امیر و برهم زدن نظم و نظام را داشتند، آن هم به دلیل دست درازی ها، تک روی ها، بی توجهی ها به دیگران و وجود ظلم بی حد، بخصوص ظلم امیر عبدالرحمن خان، به تمام معنی باز نمود؛ اما تعیین سرحدات باز هم زیر نظر انگلیس صورت می پذیرفت.

به یکی از مواد قرارداد سال 1907 بین انگلیس و روسیه که بیشتر به افغانستان مربوط می شود نگاه می کنیم:

"حکومت اعلیحضرت شاه برتانیه عظمی اظهار میدارد که او هیچ اراده ندارد وضع سیاسی افغانستان را تغییر بدهد. علاوه بر آن حکومت برتانیه متعهد می شود که نفوذ خود را در افغانستان بمقصد امن و امان استعمال کرده، خودش یا توسط افغانستان اقدامات تهدید آمیز علیه روسیه نخواهد نمود. حکومت روسیه از جانب خود تعهد مینماید که او افغانستان را خارج حلقه نفوذ روسیه شمرده و مناسبات سیاسی با افغانستان توسط حکومت

برتانیه کبیر صورت بگیرد. همچنین روسیه تعهد مینماید که نمایندگان خودش را در افغانستان اعزام ننماید."

قضیه تعیین سرحدات افغانستان با ایران در سائر مناطق و تعیین میزان مصرف آب هلمند نیز برطبق اسناد تاریخی، توسط انگلیس ها، با آنکه در این دو مورد هیئت های از افغانستان حضور داشتند، حل و فصل گردیده است. در این جا پیش از این که بر روی موضوع تعیین سرحدات سیستان و تقسیم آب دریای هلمند صحبت شود بهتر خواهد بود اشاره به مسئله "هشتادان" شود.

مرحوم غبار در صفحه 681 کتاب یاد شده اش می نویسد:

"...ولی باوجود این اوضاع حکومت ایران همینکه دولت افغانستان را در کشمکش حد بخشی با دولت روس دید در سال 1885 به جلگه "هشتادان" تجاوز نمود. هشتادان که خاک تاریخی افغانستان بود از عهد احمد شاه ابدالی (1749) جزء لاینفک علاقه کهسان - هرات قرار داشت. افغانستان به سهولت تجاوز حکومت ایران را به عقب زد ولی مشاجره بر سر هشتادان دوام نمود.

حکومت ایران بحکم معاهده 1857 پاریس، حکمیت حکومت انگلیس را در این موضوع خواهان شد. رئیس هیئت حکم انگلیس جنرال کنسل آندولت در مشهد "مکلین" بود. ریاست هیئت افغانستان را جنرال غوث الدین خان و ریاست هیئت ایرانی را مرزا محب علی داشت. مذاکره پنج ماه طول کشید و بالاخره انگلیس ها که از ضعف دولت ایران مطمئن بودند و از قدرت افغانستان می ترسیدند، در حل و فصل قضیه هشتادان طرف ایران را التزام کردند و جنرال کنسل انگلیس فیصله نمود که راجع به موضع "فرزانه و کرمه" (متصرفه ایران) هیچ مذاکراتی بعمل نیاید، ولی موضوع "سنگ دختر و شورآب" (متصرفه افغانستان) مطرح مذاکره قرار گیرد.

نماینده افغانی موافقت نکرد، ولی امیر عبدالرحمن خان سیاست نرمش اختیار کرد و جنرال غوث الدین خان را سر جایش نشاند. هیئت انگلیسی هم قضیه را به نفع ایران (مثل قضیه سیستان) فیصله شده اعلان کرد. لهذا منطقه "ایوبی" و کاریز های آبادان و عمده به ایران داده شد و برای افغانستان یازده کاریز مخروب باقیماند."

نگارنده در این مورد با هواداران امیر موافقم که امیر در تعیین مرز نقشی ایفا کرده است، منتها آن هم بعد از فیصله انگلیس و آنگاه که هیئت افغانی را نزد هیئت ایرانی و انگلیس بی وقار و بی حیثیت ساخته و به گفته مرحوم غبار "سرجایش نشاند!"

بگذریم از این سخنان که زیاد هستند! ببینیم که مرحوم غبار در این مورد بیشتر چه دارد که بگوید:

در سال 1888 هنگامیکه امیر عبدالرحمن خان سخت مصروف قضیه قیام سردار محمد اسحق خان در ولایت بلخ بود، قرارداد راجع به هشتادان بسته شد و دره "نمکسار" بین خواف و غوریان علامت سرحدی بروی "تیغه سر" نصب گردید. این سیاست انگلیس کامیاب بود (کدام سیاست انگلیس در باب تقسیم و تعیین سرحدات و در بلعیدن شهر ها و مناطق گوناگون ما ناکام بوده است که این سیاست کامیاب نمی بود؟ - نگارنده) زیرا توانسته بود که با حکمیت های غیر عادلانه بین دول افغانستان و ایران در کشور های همدیگر که قبلاً آزادانه و بدون قید و شرط بعمل می آمد، در سال 1895 مقید بداشتن تذکره عبور گردیدند و به تدریج پرده حائلی بین روابط برادرانه و دوستانه دو کشور همسایه

کشیده شود. (تعجب می کنم که مرحوم غبار روابط خصمانه گذشته ایران و افغانستان و بار بار مورد حمله قرار گرفتن افغانستان از جانب ایران و اشغال هرات و هشتادان را که زمان زیادی هم از آن نگذشته است، چگونه فراموش نموده و چگونه و به چه دلیل و از کدام برادری و دوستی بین این دو کشور صحبت می کند؟! افغانستان در طول تاریخ موجودیت اش، تا امروز، با ایران مشکل داشته است؛ همانگونه که با پاکستان از زمان بوجود آمدن آن مشکل دارد! این را هیچ گاه نباید فراموش کرد؛ با همه سیاست بازی ها و خوش و بش ها و خنده های ملحی و کلمات نرم دیپلماتیک!)

در خصوص حل و فصل قضیه مرز های سیستان و آب هلمند نیز کسی که نقش تعیین کنند را در تحدید سرحدات افغانستان با ایران داشت، انگلیس ها بوده اند؛ نه افغانان! قضیه حدبخشی سیستان میان افغانستان و ایران، بخصوص تقسیم آب رودخانه هلمند، یکی از قضایای بسیار کشداری بوده است که از دوران امیر دوست محمد خان، شاید بیشتر از آن، آغاز شده و تا دوران امیر حبیب الله خان ادامه داشته است. مشکل آب هلمند، ولی تا همین اکنون هم میان دو کشور افغانستان و ایران حل نشده است!

از فرهنگ مرحوم شروع می کنیم که می گوید:

«سیستان منطقه فرو افتاده ایست در حصه مرکزی فلات ایران که آب های یکتعداد از رودخانه های این منطقه در آن جمع می شود. علاوه بر رودخانه مهم هلمند، دریا های خاشرود؛ فراه رود و هاروت که از کوهستان مرکزی افغانستان سرچشمه میگیرند هم باین منطقه منتهی گردیده و جهیلی را که به هامون معروف است تشکیل میدهند. وسعت هامون که به نام های مختلف هامون صابری و هامون سیستان یاد می شود نظر به مقدار آب فرق می کند و هر وقتی که سطح آب از یک اندازه معین تجاوز کند، مازاد آن در فرورفتگی دیگری که در جنوب افغانستان واقع بوده و گود زره نامیده می شود می ریزد. رودخانه هلمند در نقطه ریزش خود به هامون به چند شاخه تقسیم گردیده دلتایی را تشکیل می دهد که زمین آن بحد اعلی حاصلخیز است. در جریات تاریخ محل دلتا چند بار تغییر یافته و نفوس سیستان هم با آن تغییر مکان داده اند. در اعصار قدیم و دوره اول اسلامی، ولایت سیستان از جمله منطق مهم زراعتی این ساحه محسوب می گردیده دارای نفوس زیاد و شهرهای آبادان بوده است. اما بعد از حمله تیمور در قرن چهاردهم میلادی و تخریب تأسیسات آبیاری این منطقه بانحطاط گرایید، بطوریکه تاکنون هنوز رونق سابق را باز نیافته است. در دوره شاهان سدوزایی، سیستان جزء دولت ابدالی بود اما از آنجا که اداره احمدشاه و جانشینان او ماهیت فیودالی داشت، این ولایت مانند سایر ولایات افغانستان توسط سرداران محلی اداره می شد. بعد از ضعیف شدن سدوزاییان این امر نیمه استقلال بهم رسانیده گاه یکنوع مالیات یا خراج به قندهار یا هرات می فرستاده و گاه از آن خودداری می کردند. در هنگامی که افغانستان در بین برادران بارکزائی تجزیه شده بود، یکنفر از امرای محلی سیستان بنام علی خان سربندی که رابطه اش با زمامدار قندهار خراب بود، اطاعتش را از ایران اعلان کرده از دربار تهران خلعت گرفته و با یکی از دختران خانواده سلطنتی نکاح کرد. این امر موجب بروز اختلاف در بین دو کشور گردید اما چون خان مذکور بر تمام سیستان تسلط نداشت حاکمیت افغانستان بر قسمت بزرگ سیستان ادامه یافت.

در سال 1857 معاهده پاریس بین انگلستان و ایران انعقاد یافت. طوری که قبلاً دیدیم در ماده شش معاهده مذکور چنین پیش بینی شده بود:

"حکومت برطانیه از طرف خود تعهد می کند که در همه احوال نفوذ خود را با حکومت های افغانستان بکار برد تا آنها اسباب آزردگی ایران را فراهم نکنند. حکومت برطانیه هرگاه حکومت ایران در صورت بروز مشکلات بآن رجوع کند، بهترین مساعی خود را بکار خواهد برد که این اختلافات را بطوری که برای ایران عادلانه و شرافتمندانه باشد حل نماید. جمله اخیر که راه حل باید تنها برای ایران عادلانه و شرافتمندانه باشد درخور دقت است."

در سالهای 1861 الی 1863 در حالیکه دوست محمدخان به مهم هرات مشغول بود دولت ایران به اتکاً به معاهده فوق مکرراً از انگلستان تقاضا نمود تا در مسئله اختلاف افغانستان و ایران در سیستان مداخله نموده بقول آنها از تجاوزات افغانستان در آنجا جلوگیری نمایند. (خوانندگان این نوشته باز هم شاهد هستند که کسی به دولت افغانستان اعتنائی ندارد و این انگلیس است که باید به او مراجعه شود، تا به فانتازی ایران رسیدگی کند - نگارنده) انگلیس ها در مرحله اول به این مراجعات اعتنا نکردند و جواب دادند که: "چون انگلستان هیچ وقت سیستان را جزء مملکت ایران نمی داند، بنابراین نمیتواند از دخالت افغانها در آن ممانعت کند." بعدها در اثر تقاضای مکرر دولت ایران، جان رسل وزیر خارجه بریتانیا در نامه ای بدولت مذکور نوشت: "نظر به اینکه ایالت سیستان بین ایران و افغانستان اسباب اختلاف و کشمکش شده است، دولت انگلیس حل این اختلاف را بحکمیت شمشیر طرفین احاله می کند و خود هیچ دخالتی در موضوع ندارد."

این مشوره وقتی به ایران داده شد که افغانستان بخانه جنگی در بین پسران دوست محمدخان(گفته می شود که امیر مذکور از 24 زن نکاحی و صورتی 52 اولاد که در حدود سی تا آن پسر بوده، داشته است - نگارنده) گرفتار بود. ایرانیان از آن حداکثر استفاده را نموده در سال 1865 به بهانه تأدیب یک نفر بنام آزادخان از امرای محلی سیستان که به قایمات حمله برده بود از سه طرف به سیستان لشکر کشید و قسمت بزرگ آنرا اشغال کردند. چون شیرعلی خان بار دوم به سلطنت رسید، در صدد آن شد که سیستان را از دست ایران خارج کند و آن کشور را به جنگ تهدید نمود.»

بلی خوانندگان عزیز! وقتی کار به اینجا رسید، باز هم سر و کله انگلیسی ها برای حکمیت پیدا شد. رئیس هیئت حکمیت شخصی بنام فردریک گولدسمیت تعیین شده بود که قبلاً در تعیین سرحد میان ایران و بلوچستان کار کرده و به روحیه مردم این منطقه و اراضی آن آشنا بود.

نامبرده از راه بنادر آبی جنوب ایران به سیستان آمده با هر یک از دو هیئت، ایرانی و افغانی، ملاقات جداگانه نموده به تهران رفت. هیئت افغانی سیدنورمحمدشاه خان بدون آنکه هیئت ایرانی با وی دیدار کند، به تهران برگشت. این حرکت هیئت ایرانی شاید به نظر کج اندیشان غرضمند شوونیست عملی بیاید برخاسته از تعصب، اما از نظر یک محقق بی طرفی که حقیقت تلخ برایش شرین تر از شرین ترین دروغ هاست، چنین نیست؛ زیرا ایران در این مورد به دو دلیل حق داشت که به چنین کاری دست بزند - اگر چه بهتر بود حداقل برای حفظ آداب و نزاکت ها و احترام ظاهری به هیئت افغانی این کار را نمی کرد -؛ یکی، چون مطابق معاهده پاریس قرار بود هر کاری را که در ارتباط با افغانستان

داشت از طریق انگلیس حل و فصل کند؛ و دوم، دولت افغانستان بر طبق تعهدی که به انگلیس سپرده بود حق نداشت با هیچ دولت خارجی در هیچ موردی مستقیماً رابطه گرفته مذاکره کند. دولت افغانستان نزد سائر دول بر اساس معاهده ای که با انگلیس امضا نموده بود، دولتی مستقل و دارای استقلال سیاسی شناخته نمی شد! روس ها هم به همین دلیل ترجیح می دادند که با دولت انگلیس رابطه بگیرند تا با امرای افغانستان!

سیدنورمحمدشاه خان به تعقیب حکمیت انگلیس به تهران رفت و در آنجا معلومات لازم، دلائل و نقاط نظر خویش را کتباً به او سپرد، اما فیصله بازهم، همانطور که در گذشته ها به نفع افغانستان نبوده است، اینبار هم به ضرر افغانستان صادر شد. مرحوم غبار در این باره نوشته می کند:

"به این صورت سیستان معمور به ایران داده شد و سیدنورمحمدشاه خان اعتراض کرد اما بجائی نرسید. این حکمیت انگلیس تا اندازه سبب انزجار دولت افغانستان گردید که بعد ها یکی از عوامل جنگ دوم افغان و انگلیس محسوب شد.

تفصیل کامل این موضوع را مرحوم غبار در صفحه 599، بخصوص در صفحه 731 کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آورده است که با بحث ما به طور مستقیم رابطه نمی گیرد، زیرا بحث ما، همانگونه که بارها گفته شده است، تنها آن بوده است تا نشان داده شود که این گفته ها که امیر عبدالرحمن خان کسی بوده که سرحدات افغانستان را تأمین نموده است، به کلی نادرست است!

مرحوم رشتیا در یکی دو جا، آنهم بطور بسیار مختصر در این مورد اشاره نموده است که تقریباً همان چیزهائیکست که مرحوم فرهنگ و مرحوم غبار در مورد ابراز داشته اند و ذکر آن جز تکرار سخن و دردسر سود دیگری نخواهد داشت!

در دوره امیر عبدالرحمن بحث روی سرحدات سیستان تقریباً مسکوت گذاشته شد. چون از یکطرف امیر مصروف جنگ های داخلی بود و از جانبی ظلم بی انتهای امیر نسبت به هزاره ها که دولت ایران را به دلیل هم مذهب بودن با هزاره ها رنجیده ساخته بود، می توانست، با طرح موضوع سیستان و آب هلمند، برافروخته تر بسازد و سبب تصادم در سرحدات غرب شود! امری که برای امیر، با آن همه رقیب و دشمن در داخل، به هیچوجه خوشایند و عاری از خطر نبود.

اما در دوران امیرحبیب الله خان، قبل از استقلال افغانستان، بازهم روی این مسئله بحث هائی صورت گرفت و موضوع سرحدات تا حدودی به نقطه پایان خود رسید؛ بدون اینکه مشکل آب حل هلمند کاملاً حل گردد.